

# شعر چگونه ساخته می‌شود

(بخش نخست)

سیامک اسکویی - دالغا



سوگند خوردم در رهت ای عشق  
که جان بازم در رهت ای عشق

## شعر

برای انسانیت. / شش نفر از ما گم شدند: / چنان‌که گویی در آسمان پرستاره / - /  
چهار نفر دیگر بر آن شدند تا به هراس خود پایان دهند.

سروده‌های آژیتاسیون سلطانیور و خارا با یکدست بودن ساختمان همه سویه  
سرایش، برانگیزنده و پرشورند. به‌سان هم‌نواختی ریخت‌ها و خط‌ها در هنر  
کالبدی که بیننده را به آرامش دیداری می‌رسانند.

خارا: دست در دست همراهت بگذار / آینده از امروز آغاز می‌شود. - در آغوش  
گشوده تو / می‌گذارم / ساز خوانندگی‌ام را / پتک معدن چیان / و گاو آهن بزرگران را.  
هوش آگاه و تیزبینی در سراینده‌ی سعید و ویکتور به پتوفی و مایاکوفسکی  
مانده‌اند؛ با آهنگ گفتاری نرم همچو خط‌های خمیده در نگارگری دگرگونی  
آرامی دارند و در برخی از درون‌مایه‌ها یادآور گوشه‌های تیز و شکستگی خط نیز  
هست اما برای دوری از یکنواختی خسته‌کننده که دارای گونه‌گونگی است و نه  
برهم‌زننده آرامش

همانگی سروده درباره دلدادگی با آذرنگ زندگانی، با شکوه‌مندی ره‌ایش و  
آرامش، هنگامی در بیت‌های پی‌درپی بر پایه کنش شنیداری رده‌بندی می‌شوند  
به زیبایی فرامی‌رسند و نه به بایستگی با پیوستاری فرهنگ (موضوع)، همچون  
منش‌شیدایی حافظ که فرهنگ‌ها را با ناپوستگی پی می‌گیرد؛ به‌سان به رده  
چیدن در پرداختگی دراماتورژی، بی‌آن‌که پیوستاری «حسی» را از دست دهد.  
سروده‌های مایاکوفسکی در دوران فرگشتی بزرگ برای توانمندی شناسه و  
دریافت و کنش‌پذیری مهرورزانه است؛ هم در آن هنگام که خواسته‌ها برآورده  
شده، کم‌تر نیازی بدان پدید می‌آید. در دوران تهی‌شدگی مهرورزی و  
دوستداری‌ها اما سختی پیش‌رو زمینه‌ای برای پای‌گیری سانتی‌مالیسم در گرو  
اندیشه‌های سنگ شده است که پیوند آن با پیوستگی بایسته ساختار فرم و تم،  
بستگی به آموزه‌های سراینده دارد.

پابلو نرودا که پیش‌از سپتامبر ۷۳ سروده‌های دل‌انگیزی از دلدادگی نیز داشت  
پس از آن رویداد شوم اما توش و توان زندگی را هم از دست می‌دهد.  
فریدون مشیری: می‌توان رشته این چنگ گسست / می‌توان کاسه آن تار شکست  
/ می‌توان فرمان داد: هان ای طبل گران / زین پس خاموش بمان / به چکاوک اما /  
نتوان گفت مخوان. حافظ خواهان برانداختن آزار و تلخ‌کامی در سراسر گیتی است  
تا از دردمندی تک‌انسان فراتر رود. سرایش شاهنامه با جنبش بابک و یاران‌اش  
در دوران بیست و دو ساله واخواهی هم‌زمانی می‌یابد.

نیم در نخستین کنگره نویسندگان: من برای رنج خود و دیگران می‌سرایم پایه  
بنیادین سرایش من رنج است.

گیسوئی / که در باد / پریشان می‌شود / برای شادمانی / سیاره ما /  
چندان شایان نیست. / برای چیدن شادی / از آینده / بایده که  
پیش‌بود دست. / مردن در این زندگی / هرگز سخت نبوده است. /  
ساختن زندگی / همچنان سخت‌تر است.

احسان طبری در نخستین کنگره نویسندگان - ۱۳۲۵: «مایاکوفسکی در وزن و  
معنای شعر خود تکاپوی اجتماعی تازه‌ای را در روند رشد و پیشرفت بازنمایی  
می‌کند. انگیزش او در این راه عشق اجتماعی و ارج‌گذاری به تمدن و انسانیت  
است.»

آن‌گونه که اندیشه هنرمند برگرفته از ساز و نهاد زیستی وی است، هنر هم از  
دانش تکنیک و هوش خودآگاه و آفریننده و کارایی برگرفته از زندگی سامان  
می‌گیرد. ساخت دو سویه روایت، یکی هنر دراماتیک با پرداخت ایماژ / درام و  
دیگری هنر ادبیات با پرداختی در زبان / آهنگ به ساختار تم و ساختار فرم  
می‌رسند؛ آن‌یک با عنصرهای نمایشی و این‌یک با ده‌گانگی گفتار - قصه‌گویی -  
سعید سلطانیور در «نوعی از هنر نوعی از اندیشه»: «وظیفه هنر توازن دیالکتیک  
میان عینیت و ذهنیت است. سرچشمه جریان معرفتی انسان، عین است و ذهن  
ناگزیر تابع حرکت همین عینیت انکارناپذیر است. از تصورات کلی و ذهنی که از  
مبانی عینی گذشته برخاسته‌اند می‌توان یاری گرفت اما هرگز نباید آن را کافی  
دانست»

شاندور پتوفی: درست روز عروسی ما بود / عروسی من، عروسی تو دلدارم. / من  
هم برای آن‌که در راه میهن‌ام جان دهم / از نخستین شب عروسی‌مان هم گذشتم. /  
دل‌بندم. آیا دشوار نیست / در چنین روزی سوی مرگ رفتن / با این همه اگر  
می‌بایست چنین باشد / به‌راستی چنین خواهیم کرد.

از دریافت سراینده و اندیشه‌های آرزومندش همانی می‌تراود که رنگ‌مایه  
سروده‌اش است و ساختار تماتیک را به سامان می‌رساند. بدان‌گونه که وزن  
بیت‌ها به همراه ریتم، جنبشی می‌شود برای پدیداری ساختار فرم. این دو با  
آزگاری (تکمیل) یکدیگر، بر و پیکر همگانی سروده را به ترازمندی می‌رسانند با  
همان ریتم تندرسا و وزنی پرشور که سرودی می‌شود برای جان‌بخشی آنان که  
در بندند؛

ویکتور خارا: پنج‌هزار نفر از ما این‌جا / تنها در همین بخش کوچک شهر / ما  
پنج‌هزار نفریم / وه‌که چه بسیار باید باشیم ما / در شهرها، روستاها و در سراسر  
کشور / تنها همین‌جا / ده‌هزار دست هست آماده کاشتن دانه‌ها / و به‌راه انداختن  
کارخانه‌ها. / به‌راستی تا کجاست تاب گرسنگی. سرما، بیم و درد، دلهره و جنون /

**سروده آسان انگاشت ماتریالیستی جهان‌بینی نرودا رویه شادمانگی دارد چنان‌چه بن‌مایه‌های اندوهناک و ساده سرایش ناظم حکمت بنیاد اندیشگی ماتریالیسم است. هردو با آفرینندگی پندار و باز نمود درد همه‌گیر در سرایش، دارای «آن» هستند که همان آفرینشگر زیبایی است**

رسید که دوست داشته می‌شود و درمی‌یابندش و گاه ویژگی نبرد با مرگ را نیز می‌یابد.

شاملو: و اشتهای شجاعت‌شان / چه‌گونه / در ضیافت گرمی از پیش‌آگاه / کسب گلوله‌ها را داغاداغ / با دندان دنده‌هاشان بلعیدند... / سرود فرزندان دریا را که / در سواحل برخورد به زانو درآمدند / بی‌که به زانو درآیند / و مردند / بی‌که بمیرند.

طبری: کارکرد هر پدیداری، زیبایی است همان زیبایی هنری که جست‌وجو و به‌دست آوردن ماهیت آن، موضوع علم استتیک است همچنان‌که مایاکوفسکی درباره آهنگ و تأثیر فونتیک واژه‌ها و چگونگی وزن و درون‌مایه آن اندیشه می‌کند.

مرضیه احمدی اسکویی: من نمی‌خواهم با قلم‌ام زندگی کنم، که می‌خواهم قصه‌هایم را با زندگی‌ام بنویسم.

شناساندن زیبایی‌شناختی تاکنون شناسایی نشده که سرشت ژرف اجتماعی پدیده‌ها را به دید می‌آورد و در داستان «زنگوله تابوت» این نویسنده بازنمایی می‌شود؟ مرگ آسان پسر بچه‌ای از بیماری اسهال. یادآور مرگ دختر رحمان از تبی دو ساعته، چرا که هنوز جوادیه بر پیل بنا نشده «پیل این شانه‌های ما» و آموزگار دبستان‌های اسکو قصه زندگی‌اش را این‌گونه می‌سراید:

می‌دانستم آب‌ها ایستاده / در درون خود می‌میرند / می‌دانستم در آغوش موج‌های دریا / برای جویباران کوچک / هستی تازه می‌زاید.

ریتوسوس: سراینده همچنین درباره چیزهایی می‌گوید که مردم تا سال‌ها از آن نخواهند دریافت؟ تا زمانی‌که به نیازهای نخستین‌شان نرسیده‌اند. آنان آن‌چه را که نیاز است در دم ویژه برداشت خواهند کرد و هرآن‌چه در پیوند با نیازهای بایسته‌شان نیست یا دریافت‌اش نمی‌کنند نادیده خواهند گرفت اما در زمانی دیگر همان را خواهند خواند و درخواهند یافت. پس می‌توان برای آینده نیز به‌سان اکنون سرایید:

انگاره‌ام بر این است که نخستین کردار دادگری / بخش درست نان است / نخستین وظیفه ما صلح است - / برای چیزهای دیگر نیز / همیشه وقت خواهد بود / اما تنها از این پس / از این پل بود که می‌خواستیم با شما سخن بگویم. □

با پشت‌سر گذاردن اتمسفر ویژه دوازده ساله - دوره فترت - و درهم‌پیچیدگی و پسرقت سال ۳۲، همو دچار سرخوردگی شده با بدبینی همه را خوار می‌شمارد. بی‌انگیزگی دامن‌گستر در دوران پس‌از شکوفایی با نشان آن که هنرمند بیرون از زمان خود نیست، او را ناتوان از ایمازسازی در کمند سانتی‌مانتالیسم گرفتار می‌کند و سروده‌های دلدادگی با روش نوکلاسیک / رمانتیک پر و بال می‌گیرد. چنان‌چون در سال ۶۰، پس‌از سه سال که رمانتی‌سیسم انقلابی جانشین آن - توسلی و نادریور - شده بود خود از میان رفت و باز جایش را به گونه تازه‌تری از آن سپرد.

سروده آسان انگاشت ماتریالیستی جهان‌بینی نرودا رویه شادمانگی دارد چنان‌چه بن‌مایه‌های اندوهناک و ساده سرایش ناظم حکمت بنیاد اندیشگی ماتریالیسم است. هردو با آفرینندگی پندار و باز نمود درد همه‌گیر در سرایش، دارای «آن» هستند که همان آفرینشگر زیبایی است.

پابلو نرودا: نمی‌توانستم در هر موجودی درختی را دوست بدارم / که خزان خرد خود را بردوش می‌کشد / تمامی مرگ‌ها و رستاخیزهای دروغین را / بر خاک بی‌مغاک / می‌خواستم در گشاده‌ترین هستی‌ها شناور شوم / در گسترده‌ترین دهانه رودها.

فدریکو گارسیا لورکا: کویش هنرمندانه درست در دم راستین، همان - Dumde - شناسه ویژه - در انگاره است که زخم می‌زند و از درمان همین زخمی که هرگز بهبود نمی‌یابد آخشبیج (عنصر) شگفت‌انگیز و بنیادی کار انسان پدیدار می‌شود. خارا: آسمان ما را نمی‌ترساند / هراندازه که می‌خواهد ببارد / من بیش‌تر از آن دلتنگ‌ام / نکنند کار به جایی بکشد / که موی سیاه من دیگر مرا دربر نگیرد / - / اما / کسی که کار می‌کند / از این رویداد نمی‌ترسد.

مرگ آگاهی سروده‌های ویکتور و سعید نگره‌ای دگرگونه به نیستی می‌دهد تا آسان‌تر بتوان با آن کنار آمد؛ با دگرگونگی سرشت آن در گزینش و پذیرش طبیعی در راستای بیشش «تکاملی» چونان نگرش خیاام که انسان را از بیم نیروی «لایزالی» و مرگ می‌رهاند. فرهنگ ادبی ماکسیم گورکی نیز با دوستداری انسان و دوری‌گزیدن از زشت‌انگاری ناآگاهی‌ها نگاهی به آذرتنگ انسان در زندگانی دارد و رنج پس‌از مرگ را نادیده می‌گیرد.

احمد شاملو: اینان مرگ را سرودی کرده‌اند / اینان مرگ را / چندان شکوهمند و بلند آواز داده‌اند / که بهار / چنان‌چون آواری / به مرگ دوزخ خزیده است.

لورکا: چگونگی جادویی سروده در این نهفته که همواره در پیشکاری «دوین دی» باشد که تنها با همین، دلدادگی و دریافتن آسان‌تر می‌شود و می‌توان به این باور